

## نگاهی به یک بینش **مظلوم تاریخی**! در جغرافیای افغانستان!



محمدامین فروتن

مدت ها ست که از یک حقیقت تاریخی و اجتماعی مربوط به اوضاع و احوال آخرین تحولات و دگرگونی های جامعه رنج دیده ما غافل مانده ایم و هیچ دانشمندی، روشنفکری و تحلیل گری از این سرزمین به آن اشاره ای نداشته است، و به گمان غالب کاپی برداریهای مضحک اندیشه ها، باور ها و عقاید توسط گروه کثیری از "**روشنفکران قالبی!**" که افکار و اندیشه ها را در یک قالب و دیدگاه خاص قومی، نژادی و قبیله ای میریزانند و به نسل های آینده که تشنه گان حق و حقیقت اند، منتقل میسازند، سبب شده تا اغلب کسانی که سران و نخبه گان بزرگترین نهضت های اجتماعی و سیاسی به شمار میرفتند با تخنیک بسیار پیشرفته مهمترین ایدئولوژی های زمان را وارونه تعبیر کنند، و در نتیجه یک فرهنگ معیوب و بیماری را برپا تاریخ بشریت آباد و اعمار سازند، شاید هیچگاه نه میدانند و یا هم در دانش علمی، سیاسی و تاریخی خویش این حقیقت بزرگ و روشنی را کوچکترین ارزشی قائل نبوده که اندیشه ها و ایدئولوژی ها پایه تکامل هستی و مبنای استمرار رهبری سیاسی جوامع بشر است که در هر مقطعی از تاریخ توسط فلاسفه، دانشمندان و روشنفکران جامعه تجلی و جوهر دیگری می یابند. آری! دانشمندان و فلاسفه و گوناگون در اعصار گوناگون برای ما مشخص میکنند که انسان چگونه زیسته است؟ و از آن باید چه توقعی داشت؟ و اساساً چه می خواهیم که شویم؟ زیرا بدون اینکه هویت تاریخی «**انسان آینده**» را تعریف و مشخص نمائیم و یا لاقلاً «**جهت و مسیر ارزشهای**» وی را درک کنیم و درد های وی را بفهمیم هرگونه «**نسخه نویسی**» برای معالجه و درد های چنین انسان ها و جوامع بیهوده خواهند بود؛ چنانچه می بینیم بسیاری از اعلامیه های به اصطلاح حقوق بشر که با یک کاپی برداری دراماتیک و تنها با طرح شعار «**همه انسان ها با هم برابر اند!**» بی آنکه "تفسیر و توجیه منطقی" و ریشه ای درستی از آن ارائه گردد و یا هم در عمل نمونه ای از آن داشته باشند، هیچگونه دردی از جامعه را مداوا نه میکنند، زیرا ابلاغ و اعلام چنین مسائلی احتیاج به یک بنیان تاریخی مکتبی جامع الاطرافی دارد تا بتواند تفسیر پذیری علمی و منطقی پیدا کنند تا در امتداد تاریخ بشر بصورت منظم و باساس یک ضرورت تاریخی «**اعتقاد**» و «**معتقد**» بیافرینند، آیا تعجب آور نیست که در چنین وضع آشفته بنام نجات مردم فقیر افغانستان برخی از نیروهای که "**اصل نظام سرمایه**" و "**سرمایه داری**" را عامل اصلی عقب مانده گی مردم افغانستان می خوانند، و ایجاد «**جامعه بدون طبقات**» را به مثابه یگانه نسخه نجات ورهائی مردم فقیر می دانستند و برای اثبات این ادعای خویش کتاب های بزرگ

و ضخیمی را که توسط دانشمندان و فلاسفه نامدار جهان به مقتضای شرائط خاص تاریخی و فرهنگی زمان شان برشته تحریر در آمده اند به مثابه مأخذ مؤثق و نسخه قابل عمل برای تمامی نسل ها و در همه عصر ها پیشنهاد می‌کردند ، چگونه شد که چنین شعار های دلفریب و به ظاهر «انسانی» و « عادلانه» ای را در خدمت نه فقط یک نظام سرمایه «مشروع» و برخاسته از بطن فنودالیزم عنعنوی بلکه با ضرب زبانی های واهی و جهان بینی « نصف لی و نصف لک » خویش سیستم مافیائی حاکم بر افغانستان را که همچون اختاپوس برتاروپود فرهنگ پرافتخار مردم افغانستان چنگ انداخته است " توجیه شرعی" میکنند ؟ ! یکی از برجسته ترین توجیهاتی که این گروهی از روشنفکران ذوب شده در ولایت « اقتصاد بازار » یا منتقدان کودتائی نظام سرمایه داری جهانی که به تازه گی نشانی و آدرس بازار معامله را دریافته اند و به مثابه شرکای متخصص و کارشناس سیستم مافیائی حاکم بر افغانستان سخن میگویند ، همان دست آورد های چندین ساله ای اند که مزورانه وریاً کارانه همچون یک مرثیه ء غم انگیزی از سوی نیروهای چپ و راست، مذهبی و غیرمذهبی بر جنازه فرهنگ و تمدن ما نواخته میشوند . ! بنابراین آنچه که از نظر منتقدان دو آتشه نظام سرمایه داری و هواداران جامعه بدون طبقات مهم است و در سیر حرکت ، تدوین و ترسیم عملی مقوله عدالت اجتماعی و اقتصادی در جامعه افغانی به نمائیش گذاشته اند ، مشارکت و سهم دادن به تناسب نیروی بالقوه سیاسی احزاب و تشکل های شبه ملی در قدرت است که به نظرفعالان و مهره های اصلی این جریان بیش از هر نیروی دیگر سیاسی مستحق دانسته میشوند . اما مهمترین سوال و پیچیده ترین پرسشی که اکنون مطرح میشود این است که چرا چنین برداشت های بوجود می آیند و چرا اینگونه قضاوت صورت میگیرد ؟ به نظر میرسد که عامل عمده این گونه برداشت های از تاریخ و جامعه به سبب یک بینش عقیم و معیوبی است که بصورت یک **"پروژهء مضحک کاپی برداری"** بدون درک و شناخت پیش زمینه های تاریخی و فرهنگی ملتها بر نهال تاریخ ملتها بویژه تاریخ پر عظمت ملل شرقی و اسلامی منجمله افغانستان پیوند زده شده اند . !! همچنان بروز و به نمائیش گذاشتن غریزه های جنون آمیز قدرت خواهی و شهرت طلبی نیروهای که ادعا میکنند و می‌کردند که آنها بخاطر نجات طبقات زحمتکش در جامعه افغانی و عموم زجر کشیده گان دنیا دارای **« جهان بینی علمی»** تجربه شده ای **« سیاسی »** اند و برای سروری و حاکمیت ستمدیده گان مبارزات خستگی ناپذیرشان را ادامه میدهند ؛ این حقیقت را ثابت ساخت که اصولاً طرح و براه اندازی چنین گفتمان معیوب از همان اول با واقعیت های موجود در تاریخ ملتهای شرقی بویژه افغانستان انطباق نداشته است و طرح و انتقال اینگونه معادلات مربوط به فلسفه تاریخ جوامع بشری به نسل های آینده ، خود بر نوعی از دگماتیزم و تحجر دلالت میکند که در پوشش دانش و فلسفه تاریخ بویژه در حوزه « انسان شناسی » جامعه افغانی و سائر جوامع شرقی شعار داده میشوند ؛ واقعیت این است که این گونه تحلیل ها و جهان بینی های که با شرائط تاریخی و فرهنگی ملتها انطباق نداشته است هر چند در شرائط خاص جغرافیایی و در یک مقطعی از تاریخ جوامع بشری ظاهراً به نتایج نسبتاً موفقی را نیز منجر گردیده است به دلیل اینکه برای پیاده ساختن هر اندیشه و تفکری اعم از مذهبی و غیر مذهبی مسأله شناخت و « هویت حقیقی انسان » محور تمامی دگرگونی ها ، فرهنگ ها و تمدن ها به حساب می آید ، و چنین هویت که « جوهر معرفت انسان » یا شالوده زندگی بر مبنای « فطرت » نیز نامیده میشود آئینه تمام نمای مسؤلیت های عمومی بشر تلقی میشوند ، و به حیث یک تیوری و دکتورین برخاسته از نظام « ارگاتیک الهی » در راه التیام درد های تاریخی جوامع بشری بصورت گسترده بکار گرفته

میشوند و سرانجام به عنوان یک اندیشه فلسفی بویژه اجندای سیاسی زندگی ملتها از دهلیز تاریخ زندگی بشر سر بلند میکنند . با هزاران درد و دریغ که برخی از نامدارترین کتاب خوانانی که به غلط بر « جایگاه و منبر روشنفکری معاصر » تکیه زده اند بدون توجه به عواقب و آثار ناگوار اجتماعی یک کاپی سازی مضحک فکری تنها با اتکا بر مشابهت های سطحی و ظاهری جوامع انسانی برخی اندیشه های فلسفی بویژه اقتصادی نامدارترین فلاسفه و دانشمندان قرون گذشته را به مثابه نسخه شفا بخش برای حل مسائل اجتماعی و فرهنگی تمامی نسلها و در همه عصرها می شمارند . نوع دیگر این جماعت اعجوبه ، آن دسته از « روشنفکران رسانه های گروهی » را میتوان به حساب آورد که در این آشفته بازار دموکراسی تقلبی از خواب زمستانی ، عافیت گویان برخاستند و در شهر غلغله « سیا » سی غلغله برپا کردند و دسته های شعار بدست و مغازه های مملو از امتعه رنگین و دلفریب " فرهنگ جرنگانه !! " در قلبی از حوادث خونین میهن بوجود آوردند و با ژست « تریا کی » خویش بر سر تابوت فاجعه نوحه سرائی مینمایند ، بی آنکه بدانند که چه می کنند ؟ و چه میفرمایند ؟ ناسیونالیستهای " فاشیست مشرب " و " قوم گرایان افراطی " هم که حاجت به تکرار فضائل شان نیست !! اما حالا در یک جمع بندی سریع و دقیق با تعجب و شگفت بینظیر تاریخی در کشور ما و با توجه به حضور انواع و اقسام روشنفکران از جنس افغانی اعم از « چپ های دو آتشه دوران جنگ سرد » یعنی فعالان شبه مارکسیست و هواداران سراپا قرص « حزب دموکراتیک خلق افغانستان » و تعبیر کننده گان « مکتب فرانکفورتی » که شجره النسب شان را با منتقدین نامدار مارکسیسم جهانی همچون Mao Zedong « ماوژی دونگ » پینه میزنند در کنار بنیاد گرایان مذهبی و متحجران دینی همه شان در خط مافیائی قرار گرفته اند و چون عروسکهای کوکی ، همان طوریکه ماده پلاستیکی را درخمره ها و کوره های آتش می اندازند و بلاوقفه قالب آنرا میریزند و با « چشم بندی » و نگاه تجاری هر آنچه را که مناسب بازار باشند از آن درست میکنند و وارد بازار می سازند ، با همین فورمول و چنین « نسخه مجرب » تاریخی و اجتماعی نیز گله های از « روشنفکران مصنوعی » درست میکنند و پس از یک سورت بندی در گروه های گوناگونی بنام « متخصصان و کارشناسان ، » و همچنان به اقتضای بازار در کشور های جهان سوم شرقی منجمله افغانستان بزرگترین مراکز دینی و مذهبی را تأسیس و ایجاد میکنند تا هرگاه ضرورت بینند حاکمیت مافیائی خویش را که همچون شمشیری بر ستم یده گان و بیچاره گان فرود می آیند با توجیه و تاویل آیه های از قرآن پاک و سنت پیامبر بزرگ اسلام محمد (ص) توجیه دینی و شرعی کنند !! بدون شک در مورد آن عده قشر های از « شبه روشنفکران » که با شعار های افراطی خویش زمانی هم مقابله با « نظام بورژوازی » را که مؤلف حاکمیت طبقاتی امپریالیزم و سرمایه داری می دانستند از اولویت های مبارزه طبقاتی به حساب می آوردند و شعار ایجاد « جامعه بدون طبقات » را به مثابه شعار نهضت جهانی طبقه کارگر ارج می گذاشتند ، باید گفت که این جماعتی از روشنفکران دُچار یک پارادوکس و سؤ تعبیر بنیادی شده اند و آن این است که چون تصور کردند هر جا ئیکه کارگر را « صنعتی » نشان دادند ، طبقه صنعتی و مرحله سرمایه داری بوجود آمده باید بازی سیاسی را آغاز کرد ! و در کشور ما افغانستان نیز بازی به همان نقشی کردند که یک روشنفکر جامعه صنعتی سرمایه داری و در مرحله ای از رشد جامعه خود باید ایفا کند ، هر چند در افغانستان که شامل کشور های عقب ماند و در حال رشد بود تیوروی چند مرحله ای مارکسیسم را با تفسیر « لنینیستی » یعنی « راه رشد غیر سرمایه داری » که

به مثابه دکتورین نامدار بنیانگذار انقلاب سوسیالیستی در روسیه شوروی « ولادمیر ایلیچ لنین » برای کشورهای جهان سوم بویژه کشورهای که از لحاظ موقعیت جغرافیایی در همجواری با کشور بزرگ روسیه موقعیت داشتند از سوی فعالان احزاب کمونیست منطقه به کار گرفته می شد ؛ با آنهم به دلیل کمبود **تجزیه و تحلیل درست** « **هویت تاریخی و فرهنگی** » جامعه افغانستان هیچگاه و هرگز خواب های رنگین ایجاد « **مدینه فاضله** » مطلوب روشنفکران آرمان خواه چپ در افغانستان تعبیر نگردید ، باید اذعان کرد که **تجزیه و تحلیل درست** یک جامعه به معنای آن است که به قول دانشمندی درست و با دقت **جامعه انسانی را تجزیه و تحلیل** کرد نه **تجزیه و تحلیل های درست !** روشنفکران دیگر جوامع انسانی را برای جوامع خود انتقال داد . زیرا که در یک کشور بسیار عقب نگاه داشته شده مانند افغانستان ممکن است نهاد و بنگاه و فابریکه ای بوجود بیاید که از لحاظ ظاهری بسیار پیشرفته و مدرن بوده باشد و جامعه را با مشاهده و تجزیه و تحلیل تنها یک مؤلفه ، در سطح پیشرفته ترین کشورهای جهان قرار دهد ، کاملاً طبیعی است که لزوماً با ایجاد نهاد و فابریکه صنعتی گروهی از کارگران نیز تشکیل میشوند ، اما هیچ گاه « **طبقه کارگر** » به مفهوم جامعه شناسی تشکیل نشده و نه میشوند ، زیرا یک « **طبقه اجتماعی** » آنگاهی بوجود می آید که وجود و حضورش را در سرتاسر اندام اجتماع بصورت یک لایه ای فراگیرنده اعلام کند ، همچنین لازمه انتقال و تبدیل یک نهاد اجتماعی به « **طبقه** » ، نهادینه سازی فرهنگ ، زبان ، اخلاق ، عواطف ، احساسات ، باور ها ، و ویژه گی های انسانی اند که در طول و عرض تاریخ یک جامعه انعکاس می یابند و سرانجام به عنوان یک « **احساس** » ناب و دست نا خورده « **خود آگاهی اجتماعی** » را به خشت اصلی و زیرین « **فرآیند ملت سازی** » مورد استفاده قرار می دهند . زیرا به قول جامعه شناسان و دانشمندان معاصر علوم انسانی تشکیل و ایجاد فرآیند ملت سازی آنگاهی ممکن است که هسته احساس و « **خود آگاهی اجتماعی** » در سرتاسر جامعه بوجود آمده باشد . اکنون سوال اصلی ای که نزد تمامی کتله های متعهد جامعه ما بوجود می آید این است که اخیر چه عوامل سبب گردید تا گروه قابل ملاحظه ای از « **روشنفکران جامعه** » ما که خود شعار های رنگین و زرینی در جامه و پوشش فریبینده « **علم تاریخی** » در راستای محو آثار بی عدالتی عمومی بویژه در حوزه اقتصادی از دیربندینسو وارد تاریخ ساخته اند امروز توجیه گران سیستم معلوم الحال مافیائی از جنس « **سرمایه داری** » شده اند ؟ پاسخ منطقی و علمی این پرسش مهم را نیز باید در کالبد شگافی و جراحی نقادانه جهان بینی ای جستجو کرد که به عنوان ستون اصلی مارکسیسم به مثابه یک ایدیولوژی به آرم و نشان ویژه علمی مورد عمل اکثر روشنفکران چپ اندیش جهان واقع گردیده است ؛ مگر باید اکیداً توجه داشت که قبل از پرداختن به نقد منصفانه و عالمانه هر اندیشه ، انگیزه و اراده اصلی مان از پرداختن به این مهم حساس بصورت روشن و واضح در افکار عامه نهادینه شده باشد و همچنین باید انگیزه و هدف اصلی مان از براه انداختن این پروژه و پرداختن به این عملیه حساس ، نجات ، ترقی و پیشرفت عادلانه انسان این گلُ سرسبد کائینات بوده باشد ، از آنجا که « **شناخت جهان و انسان** » مضمون و موضوع اصلی تمامی ایدیولوژی ها و ادیان را تشکیل می دهد ، ناگزیریم به عنوان تلاشگران حقیقت ، قبل از آغاز جستجو و کشف حقیقت ، به این پرسش اصلی و مهم فلسفی که عنصر مهم و جوهر حقیقی « **فلسفه تاریخ** » بشمار می آید پاسخ خردمندان ای ارائه کنیم و آن پرسش فرآیند شناخت « **جایگاه حقیقی انسان** » در هستی است که مضمون و پایه اصلی هر اندیشه و ایدیولوژی بشمار میرود . و باید به این پرسش اصلی نیز که بر تشکیل و شالوده های یک جهان بینی

تأثیر فراوانی دارد، پاسخ علمی و منطقی دریافت که "من کیستم؟" انسان و بشر "کیست و زندگی چه معنای دارد؟ آیا سرنوشت وجود دارد؟ آیا" انسان را ذاتی مستقل از طبیعت اشیا و اراده مستقل از "علیت امور" است؟ "مسئولیت" چیست و برای انجام آن چه باید کرد؟ "حرکت" به کجا است؟ و "تکامل" چگونه و در کدام جهت در جریان است؟ بدون تردید که انسان قدیم با نگاه آشناتر و دل روشنتر به این جهان می‌نگریسته و با ایمان قوی‌تر و گام‌های استوارتر بر جاده زندگی میرفت و نسبت به «خود انسانی خویش» آگاهی عمیق و اصیل تری داشته است، مگر انسان معاصر که در «برهوت» این عالم پرتاب شده و با اضطرابات روحی، تشنیت فکری و تزلزل اخلاقی وی را ورطه هولناک نوعی «استضعاف انسانی» سقوط داده است به ناچار تا مرحله یک «شیء بی‌هَرزه» تنزیل کرده و سیمای نورانی اش در «ماتریالیسم فلسفی» محو شده و در «ماتریالیسم مافیائی بازار» مسخ گشته است

### و اندر حکایت «تقدس پروری» مذهبی حاکمیت مافیاً در افغانستان

یکی از برجسته‌ترین گروهی که به مثابه بال به ظاهر نیرومند مذهبی یکسان و با فورمول عدالت «انوشیرانی» اعم از علمای کرام مسلمان و مراجع مذهبی وابسته به هر دو فرقه «شیعه و سنی» در انجام رسالت رام ساختن توده‌های فقیر و «توجیه ساختن شرعی!» فقر و بیسوادی و هزاران جنایت دیگری از مافیای قدرت مشغول اند، کسانی اند که در طول و عرض تاریخ خونین افغانستان عنان «آسپ مراد» مردم ستم‌دیده این کشور را در دست داشتند و هر روز و هر لحظه‌ای که سپری می‌گردد طوفان و حرکت بزرگی از علمای و دانشمندان نواندیش مسلمان در سرتاسر جهان، تناب‌های پوسیده این گروهی از «مرید سازان» را به لرزه درمی‌آورند! شگفت‌انگیز است که همه در همه جا و از همه کس، پیوند و شجره‌النسب جریان «مرید پروری» معاصر را با «همپالکی‌های روشنفکر» نمای‌شان را می‌پرسند و جستجو می‌کنند. چگونه شد که آن همه منادیان توحید و حق پرستی که بر عدالت خواهی و عشق به مردم و «جهاد و اجتهاد» و تقوی تظاهر می‌کردند یک شبه «تصدیق شماره یک معامله گری!!» را حاصل نمودند و از مقام روحانی و معنوی در جامعه به موجودات معامله گر! واقعیت گرا و مصلحت‌اندیش!! مبدل گشتند که از شرق معنویت بسوی غرب مادیت و غروب آفتاب رفتند و آرام، آرام درکام سیاهی شب و تباهی روز همدست «روشنفکرانی» شدند که هیچگاه جهت‌گیری روشن طبقاتی نداشته و همیشه با درجه حرارت و آب و هوای امتیازات، از هر جنس و هر فکری که گروه خونی‌شان با هم یکی باشد و برای هیچ هدفی شعار بلند ساخته و به معامله گری پرداخته‌اند. و در نتیجه به خوشبختی رسیده‌اند که قدرت طلبی فرعون‌ی و سود جوئی قارونی را ارزانی میدارد و سرانجام پس از هزاران چانه زنی‌ها و معامله‌گریها، «ثروت» که تمامی ارزشهای «اخلاقی و معنوی» آدمی را به باد میدهند و «مقام و میز» بزرگی که شرف و عزت انسان در زیر آن مدفون‌اند، کسب می‌کنند. چنین است که بسیاری از علمای نامدار اسلامی اعم از شیعه‌ها و سنی‌ها سرنوشت شانرا در این روزگار تازه‌ای که یک «دموکراسی قلبی» و «اقتصاد مافیائی» به سراغ ما و تمامی جوامع شرقی و اسلامی آمده است دنبال میکنند مقصودم از "روزگار تازه" این «تمدن مصرفی» و مافیائی دلال صفت است که سکه‌های اشرفی پترو دالر را در کوچه و بازار، بر سر فرهنگ و ایمان و زندگی و شخصیت تاریخی و ارزشهای اخلاقی و دینی بویژه بر سر قلعه امید و آرمان تمامی انسانیت مخصوصاً جوامع اسلامی بخصوص افغانستان

مجروح و داغ‌دیده آویزان کرده و همه ملت‌ها منجمله افغانستان را گرفتار رابطه‌های مافیائی ساخته اند و ملت کهن سال ما را مصاب به بیماری « خارش پول شماری » نموده و به تعبیر « قرآن »

**" شیطان زرد "** در جان همه حلول کرده و عقل‌ها را برآشفته و فطرت‌ها را خورده است . در چنین وضعیت تارو تاریکی که بر مردم فقیر ما مستولی گشته است ؛ علمای اعلام مذهبی ما که رسالتاً دارای ارزشهای خدائی و الهی اند دنبال یک « زندگی » روزمره میروند ، جالب و سخت شگفت انگیز است که این جماعتی از « خشکه مقدسان » روحانی نما خود بنام خدا و پیامبر بزرگوار اسلام آن عنان سرنوشت تاریخی خویش و مردم فقیر افغانستان را با آن همه عظمت‌های جهادی و تاریخی مردم افغانستان در بدل چند دالر ناچیز و چند وعده سرخرمن نزد دلالان و عروسکان کوکی از قبیله « " رأ " شنفکری» به گرو گذشته اند . اگر به عمق عملکردهای این «جماعت مرید پرور !!» در جامعه ما و سراسر جهان توجه کنیم خواهیم دید که در تفکر و اندیشه این گروه ، اساساً حلقه ایمان بر خدا و تقوای سیاسی و اقتصادی از دیر بدینسو مفقود است . در اینجا ما به یک « پاراد و کس » و تضاد اساسی روبرو هستیم ، و آن تضاد بنیادی میان نگاه توحیدی دین حقیقی که بر مبنای حرمت به انسان و اینکه احکام باید براساس یک مکتب توحیدی بناگردد و آن مکتب روح و فلسفه شناخت جهان و انسان و تمامی ایده‌آل‌های تاریخی و فرهنگی بشریت است که تمامی انسان‌ها را به اطاعت کامل از دین اسلام در تمامی زمینه‌ها و در همه عصرها اینگونه فرا می‌خوانند . *أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً (1)* ، مغائر با این چنین نگاه اسلام به هستی و تاریخ که مؤمنان را در تمامی ساحات اعم از سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی در تمامی قلمروهای جغرافیایی بر مبنای مکانیزم عقلانیت جمعی ( اجتهاد ) فرا میخوانند گروه مافیائی و قصر نشین مذهبی در جامعه ما در عمل بر مبنای نگاه جهان بینی مادی و شرک‌آلود به « هستی و انسان » که میراث اصلی بینش « سیکولار » و « مادی‌گرایانه » و ملهم از قرن‌ت سنتی و تاریخی اسلام محسوب میشود عمل مینمایند . اینجاست که می‌بینیم یک کتله چشم‌گیری از روحانیت دینی ما با دلالان نظام مافیائی و کاپی شده حاکم بر سرنوشت مردم افغانستان مغائر با روح و جوهر اصلی دین اسلام بیعت کرده اند و «سرنوشت مظلوم و محکوم شده» مردم داغ‌دیده‌ی ما را نیز در بازار مکاره در بدل چند دالر و چند « بلند منزل » به فروش و معامله گذاشته اند .

یا هو

۴ - مارچ - ۲۰۱۰ میلادی

1: آیه ۲۰۸ سوره بقره قرآن کریم